

* الگوی نحوی ساخت بند موصولی در مثنوی

محمد پاک‌نهاد (دانشگاه فرهنگیان - همدان)

چکیده: دستورنویسان و زبان‌شناسان جمله‌واره‌های پیرو را در جمله‌های مرکب به انواع گوناگونی تقسیم کرده‌اند. جمله‌واره پیرو موصولی یکی از انواع این جمله‌واره‌هاست. این جمله‌واره دارای ابزار دستوری خاصی است. از جمله این ابزارها می‌توان به حرف پیوند «که» اشاره کرد. در مثنوی مولانا، پس از حرف مذکور، ضمیری ظاهر می‌شود، درحالی‌که ساختار زبان فارسی حذف این ضمیر را، به دلیل قرینه وجود هسته موصولی، لازم می‌شمرد. امروزه — و حتی در گذشته — در زبان فارسی این ضمیر را به همان دلیل مذکور حذف می‌کنند، اما این کاربرد، از اختصاصات زبان مثنوی و شاید گویش بلخ است؛ کما اینکه در آثار دیگر به ندرت می‌توان این کاربرد را یافت. از آنجاکه این ضمیر بعد از حرف ربط موصول می‌آید و مرجع آن هسته ساخت موصولی است و از تکرار آن جلوگیری می‌کند، باید آن را ضمیر موصولی نامید. از سوی دیگر، این ضمیر نهاد قابل حذف بند موصولی نیز هست. اگرچه دستورنویسان درباره بند پیرو موصولی بسیار بحث کرده‌اند، به وجود چنین ضمیری توجه نکرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: مثنوی، ضمیر موصولی، بند موصولی.

* این مقاله مستخرج از پایان‌نامه دکتری این جانب است که به راهنمایی و مشاوره استادان، دکتر ابوالقاسم رادفر، دکتر تقی پورنماداریان، دکتر محسن ابوالقاسمی و دکتر علی‌اشرف صادقی انجام پذیرفته است.

جمله‌های مستقل زبان فارسی را می‌توان به ساده و مرکب تقسیم کرد. جمعی از دستورنویسان جمله‌های مرکب را دو نوع می‌دانند: جمله‌های مرکب پیوسته و جمله‌های مرکب وابسته. در جمله‌های مرکب پیوسته رابطه جمله‌ها با هم به صورت همسانی است؛ یعنی جمله‌واره‌هایشان با هم رابطه‌هایی از نوع تأکید، تفسیر، بدل و هم‌پایگی دارند و با پیوندهایی مثل «و، هم، اما، یا» و مانند آن به هم ربط داده می‌شوند (ر.ک. فرشیدورد ۱۳۸۸: ۵۳۰).

جمله‌های مرکب وابسته، جمله‌هایی هستند که از ترکیب دو جمله ساده، به کمک یکی از پیوندهای وابستگی، مانند «اگر، که، چون، تا» ساخته شده‌اند و در آنها جمله‌واره‌ها (فراکردها) نیز به هم وابسته‌اند؛ به دیگر سخن، این جمله‌ها از دو جمله‌واره پایه و پیرو، یعنی هسته و وابسته، ساخته می‌شوند. اکثر زبان‌شناسان منشأ جمله‌های وابسته را همان جمله‌های پیوسته می‌دانند و معتقدند که وابستگی از پیوستگی به وجود می‌آید (شفایی ۱۳۶۲: ۲۵۲)؛ یعنی جمله مرکب را، اعم از وابسته یا پیوسته، یک واحد تام کامل و تفکیک‌ناپذیر نحوی می‌دانند که اجزای تشکیل‌دهنده آن در اصل جمله‌های ساده بوده است، منتها این جمله‌های ساده با رشته‌ای از علایق و ارتباطات معنوی و آهنگی و دستوری، چنان در هم می‌آمیزند که استقلال نحوی خود را به‌عنوان جمله ساده از دست می‌دهند و واحد جدیدی را به وجود می‌آورند.

دستورنویسان و زبان‌شناسان جمله‌واره پیرو جمله‌های مرکب را به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند: پیرو متممی، نهادی، گزاره‌ای، زمانی، مکانی، نتیجه‌ای، شرطی، چگونگی، مقایسه‌ای، و بیانی از زمره این پیروهاست (همان: ۳۰۱).

یکی از انواع جمله‌واره پیرو، پیرو موصولی است. به این جمله‌واره پیرو توصیفی یا توضیحی و یا تعیینی نیز گفته‌اند.

این پیرو در زبان فارسی ابزار دستوری گوناگونی دارد. از جمله نشانه‌های دستوری آن وجود حرف ربط «که» در آغاز بند پیرو است. دیگر نشانه دستوری این پیرو وجود «ی» اشاره یا تعریف در پایان اسمی است که پیرو موصول برای آن آمده است (شفایی ۱۳۶۲: ۳۰۳-۳۳۶). عواملی را که نشان‌دهنده جمله‌های پیرو است نقش‌نما نامیده‌اند (صادقی و ارزنگ ۱۳۶۱: ۸۲).

برای روشن شدن مطلب به این مثال‌ها توجه کنید (ر.ک. ارژنگ ۱۳۸۷: ۲۰۵).

۱. گلی چیدم. آن گل پژمرد.

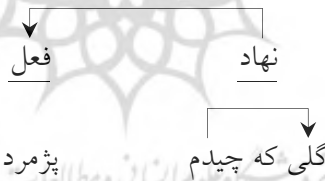
۲. گلی که [آن را] چیدم پژمرد.

۳. گلی که چیدم پژمرد.

در جمله‌نمایی، پیرو در میان بخش‌های جمله پایه درآمده است و همچنین در جمله پیرو ضمیری به جای گل نشسته که معمولاً بنا به قرینه آن در جمله پایه حذف می‌شود. این جمله مرکب معادل یک جمله ساده گسترش یافته است:

۴. گلی که چیدم پژمرد ← گل چیده شده پژمرد.

چنان‌که مشاهده می‌شود جمله پیرو چیدم به صفت تبدیل می‌شود، چون صفت زیرنقش است، پس جمله پیرو که چیدم زیرنقش صفت را برای کلمه گل به عهده دارد که در همان حال، کلمه گل و زیرنقش آن، مجموعاً نقش نهاد را در جمله پایه بر عهده دارند.



این‌گونه پیروها که بعد از اسم یا ضمیری از یک گروه اسمی می‌آیند و درباره آن توضیحی می‌دهند و وابسته آن هستند، پیرو موصولی نامیده می‌شوند. ضمن اینکه جمله پایه بدون این پیرو ناقص نخواهد بود. این پیرو معمولاً به همراه پیوند وابستگی «که» می‌آید و نهاد یا مفعول جمله پیرو موصولی، به علت وجود آن در جمله پایه، معمولاً برای رفع تکرار حذف می‌شود.

هسته پیرو موصولی به صورت اسم خاص و اسم عام می‌آید. اسم عام به صورت اسم معرفه یا اسم جنس بدون نشانه یا با آن و این یا همراه با صفت و مضاف‌الیه می‌آید. اگر اسمی که به «ی» ختم شده نیاز به مشخص‌تر شدن داشته باشد، به جای «ی» در پایان آن، بر سر آن اسم این و آن یا همین و همان می‌آورند (ارژنگ ۱۳۸۷: ۲۰۶).

آنچه گفته شد جایگاه جمله مرکب و ویژگی عمومی جمله‌واره پیرو موصولی در زبان فارسی بود. حال باید دید که این پیرو در مثنوی دارای چه الگوی نحوی و ساختاری‌ای است.

قبل از توصیف این ساختار، به‌عنوان «درآمد»، دو بیت از مثنوی، با توجه به نکات مذکور بررسی می‌شود:

۵. صورتی کاو فاخر و عالی بود او ز بیت‌الله کی خالی بود

۶. عشق آن زنده‌گزين کاو باقی است کز شراب جان‌فزايت ساقی است

(مولوی: ۲۱۹/۱)

ژرف‌ساخت بیت (۵) به این شرح است:

۷- الف: صورت، فاخر و عالی است. آن صورت از بیت‌الله خالی نیست.

ب: صورتی که [آن] فاخر و عالی است [آن] از بیت‌الله خالی نیست.

ج: صورت فاخر و عالی از بیت‌الله خالی نیست.

در جمله پیرو ضمیری به‌جای صورت (نهاد) نشسته است که معمولاً به قرینه نهاد جمله پایه حذف می‌شود. حال آیا این ضمیر در بیت شاهد (۵) محذوف است؟ به‌جای «آن» چه ضمیری آمده است؟

ژرف‌ساخت بیت (۶) به این شرح است:

۸- الف: عشق آن زنده‌گزين. آن زنده باقی است.

ب: عشق آن زنده‌ای را گزين که [آن] باقی است.

ج: عشق آن زنده‌ای را که [آن] باقی است گزين.

د: عشق آن زنده باقی را گزين.

در جمله پیرو ضمیری به‌جای زنده (وابسته عشق) نشسته که به علت وجود آن در جمله پایه معمولاً برای رفع تکرار حذف می‌شود؛ پس قرینه هسته در جمله پیرو

موصولی (نهاد یا مفعول) محذوف است. آیا در بیت (۶) این حذف صورت گرفته و یا به جای آن ضمیری آمده است؟ این ضمیر چه نوع ضمیری است؟ آیا در ساختار زبان فارسی آوردن چنین ضمیری لازم است؟
قبل از اینکه به این سؤالات پاسخ داده شود چند بیت دیگر از مثنوی آورده می‌شود تا کاملاً روشن شود که در مثنوی، بعد از حرف وابسته‌ساز «که»، ضمیر شخصی «او» قرار می‌گیرد که باید به قرینه حذف شود، اما به‌منظور تأکید (دبیرمقدم ۱۳۹۰) یا رفع ابهام (پورنامداریان ۱۳۹۰) آورده می‌شود.
چند شاهد دیگر:

ربط و ضمیر

هر خیالی کاو کند در دل وطن
روز محشر صورتی خواهد شدن
↑ پیرو موصولی
(مولوی: ۸۰۹/۵)

نور چشمی کاو به روز استاره دید
آفتابی چون ازو رو درکشید
↑ پ.م.
(همان: ۸۵۴/۵)

آن زجاجی کو ندارد نور جان
بول و قاروره‌ست قندیش مخوان
↑ پ.م.
(همان: ۸۶۱/۵)

هر [کسی] که او از هم‌زبانی شد جدا
بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
↑ پ.م.
(همان: ۲۸/۱)

هر [کسی] که او بیدارتر پردردتر
هر [کسی] که او آگاه‌تر رخ‌زردتر
↑ پ.م.
↑ پ.م.
(همان: ۶۲۹/۱)

آن [کسی] که او از آسمان باران دهد آن [آن] هم تواند کاو ز رحمت نان دهد
 م.پ. م.پ.

(همان: ۹۲۸/۱)

جان که او دنباله ز اغان پرد زاغ او را سوی گورستان برد
 م.پ. م.پ.

(همان: ۱۳۱۱/۴)

درباره این حرف ربط «که» (موصول) و ضمیری که بعد از آن آمده است دستورنویسان مطالب مختصر و کوتاه و گوناگونی را مطرح کرده‌اند: شادروان دکتر محمد معین (۱۳۴۱: ۲۲) می‌گوید:

بعد از «ی» همواره جمله‌ای آید که با «که» شروع می‌شود و جمله مابعد در حکم صفت برای اسم ملحق به «ی» باشد. این «که»، معادل آذی یا آلتی عربی است.

البته استاد دکتر ابوالقاسمی (۱۳۸۷: ۱۴) ریشه که را -ya زبان فارسی باستان می‌داند. مرحوم دکتر فرشیدورد (۱۳۷۵: ۳۴۶) نظریات متفاوت و راه‌گشایی را ارائه کرده است. وی در جایی می‌گوید که اگر کلمه یا گروه اسمی در جمله‌واره دوم هم مسندت‌الیه باشد، آوردن ضمیر یا کلمه‌اشاری لازم نیست مانند: «مردی که اینجا آمد بلندبالا بود» (نمی‌گوییم: او بلندبالا بود)، اما ابوریحان بیرونی گاهی در این مورد هم برخلاف معمول ضمیر یا کلمه اشاره‌ای می‌آورد. این مورد استعمال شبیه ضمیر فصل عربی است مانند زید هو المنطلق که در زبان فارسی رایج نیست و نظیری ندارد (فرشیدورد ۱۳۷۵: ۳۳۸). وی در جایی دیگر از همین اثر می‌آورد:

در قدیم گاهی بعد از موصول، «او» می‌آورده‌اند و گروهی تشکیل می‌داده‌اند به صورت «کو» (که او) [کاو] که با ضمیر ربطی فرانسه و انگلیسی شبیه بوده است؛ درحالی‌که در فارسی امروز «که» فقط پیوند است و ضمیر ربطی «کو» نداریم. با این ترتیب، اگر «کو» را یک کلمه بگیریم باید معتقد شویم که در قدیم ضمیر ربطی هم داشته‌ایم (همان: ۳۴۷).

در مثنوی این ضمیر موصولی بیشتر به صورت کاو، کو، که او آمده است و تفاوتی نمی‌کند که مرجع این ضمیر انسان باشد یا غیر انسان. این «او» قابل حذف است، ولی در مثنوی حذفی از این حیث صورت نگرفته است.

باید اشاره کرد که در مثنوی در حدود پانصد بار این ضمیر به صورت «کاو» (یعنی پیوسته با «که») و حدود ۱۷۰ بار به صورت جدا از «که» (که او) آمده است. البته این بسامدها به غیر از کاربردهای آن به شکل «کو» و دیگر موارد است. در مثنوی این پیرو موصولی و ضمیر موصولی بیشتر به همراه مبهماتی مثل هر کسی، هر که، هر جا، آن که و مانند آن می آید.

اسمی که این موصول به آن برمی گردد (هسته موصول در جمله پایه) مختوم به «یائی» است که معروف به «یاء» اشاره، نکره، تعریف، معرفه و مجهول است. هر چه هست این «ی» نشان می دهد که جمله وارۀ پیرو موصولی مربوط به کدام عضو جمله وارۀ پایه است. این «ی» با اسم هایی که قبلاً برای طرفین مشخص نشده باشد می آید، زیرا جنبۀ معرفی کنندگی دارد و به معرفه ها نمی پیوندد (شفایی ۱۳۶۲: ۳۱۰) مثال های ذیل صورت های مختلف این ضمیر را نشان می دهد که از ترکیب «که» و «او» ساخته شده است.

کو:

بدمحالی جست هر کو دنیا بجست نیکحالی جست [هر کسی] کو عقبا بجست
↑ ↑
م.پ م.پ
(مولوی: ۹۷۹/۱)

برای غیر انسان:

ماه کو افزود ز اختر در جمال شد ز رنج دق او همچون خیال
↑ ↑
م.پ م.پ
(همان: ۱۳۸۰/۱)

آب خوش کو روح را همشیره شد در غدیری زرد و تلخ و تیره شد
↑ ↑
م.پ م.پ
(همان: ۱۲۸۴/۱)

کاو:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش
↑ ↑
م.پ م.پ
(همان: ۴/۱)

«کاو» به همراه هسته موصولی که، بدون «یاء» اشاره:

شمس جان کاو خارج آید از اثیر
 نُبودش در ذهن و در خارج نظیر
 م.پ.

(همان: ۱۲۱/۱)

بحر کاو آبی به هر جو می دهد
 هر خسی را بر سر و رو می نهد
 م.پ.

(همان: ۱۱۶۴/۱)

گاهی «کاو» به همراه یاء اشاره می آید:

همچو مستی کاو جنایت ها کند
 گوید او معذور بودم من ز خود
 م.پ.

(همان: ۴۱۰۵/۵)

«که او» بدون یاء اشاره:

دل که او بسته ی غم و خندیدن است
 تو مگو کولایق آن دیدن است
 م.پ.

(همان: ۱۷۹۱/۱)

آن که او بسته ی غم و خنده بُود
 او بدین دو عاریت زنده بُود
 م.پ.

(همان: ۱۷۹۲/۱)

مرد آهنگر که او زنگی بُود
 دود را با روش هم رنگی بُود
 م.پ.

(همان: ۳۳۷۵/۲)

جان که او دنباله زانغان پرد
 زاغ او را سوی گورستان برد
 م.پ.

(همان: ۱۳۱۱/۴)

در مواردی «که او» با حذف «یاء» اشاره و حذف مرجع به قرینه می آید:

هر [کسی] که او بنهاد ناخوش سستی
 سوی او نفرین رود هر ساعتی
 م.پ.

(همان: ۷۴۳/۱)

در کاربردهای ذیل «که او» به همراه «یاء» اشاره در نقش مفعول است:

مکر و تلبیسی که او داند تیند آن ز حیوان دگر ناید پدید
↑
پ.م.

(همان: ۱۵۱۴/۴)

فاصله افتادن بین اجزای ضمیر موصولی «که ... او»:

هرکه با سلطان شود او هم نشین بر درش بودن بُود عیب و غبین

(همان: ۱۷۶۷/۱)

هرکه شد مر شاه را او جامه دار هست خسران بهر شاهش اتجار

(همان: ۱۷۶۲/۱)

نتیجه سخن اینکه در مثنوی، پس از حرف ربط موصولی «که»، ضمیری ظاهر می شود که ساختار زبان فارسی چنین ضمیری را برنمی تابد. امروزه — و حتی در گذشته — این ضمیر را به قرینه هسته آن در جمله پایه حذف می کنند، اما چنان که نشان داده شد، در پاره ای آثار چنین کاربردی دیده می شود و ظاهراً این کاربرد از اختصاصات زبان مثنوی و شاید گویش مردمان بلخ است. از آنجاکه این ضمیر بعد از حرف ربط موصول می آید و مرجع آن هسته بند موصولی در جمله پایه است و از تکرار آن هسته جلوگیری می کند، باید آن را ضمیر موصولی نامید. البته این ضمیر، در عین حال، نهاد قابل حذف در بند موصولی نیز هست. مراد از ضمیر موصولی در این مقاله نه حرف ربط «که» — که برخی آن را موصول یا ضمیر موصولی نام نهاده اند — بلکه مجموع حرف ربط به همراه ضمیر «او» است. در این مقاله کوشیدیم که به یکی دو مورد از الگوهای ساخت بند موصولی بپردازیم؛ در صورتی که موارد دیگری نیز از مثنوی استخراج شده است که در جایگاه خود به آنها اشاره خواهد شد.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷)، دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، سمت، تهران؛
ارژنگ، غلامرضا (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی امروز، قطره، تهران؛
پورنامداریان، تقی (۱۳۹۰)، توضیح شفاهی درباره این ضمیر در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰ و ۱۳۹۲)، توضیح شفاهی دربارهٔ این ضمیر در فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ شفای، احمد (۱۳۶۲)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، نوین، تهران؛ صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۶۱)، دستور سال چهارم آموزش متوسطه، آموزش و پرورش، تهران؛ فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۵)، جمله و تحول آن در زبان فارسی، امیرکبیر، تهران؛ _____ (۱۳۸۸)، دستور مفصل امروز، سخن، تهران؛ معین، محمد (۱۳۴۱)، اسم جنس - معرفه و نکره، کتابخانهٔ ابن سینا، تهران؛ مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۸)، مثنوی معنوی، (لوح فشرده)، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، توسعهٔ خدمات کامپیوتری، قم.

